

سکولاریزم به معنای ادعای وجود و استقلال واقعیات و ارزش‌های «فردینی» از دین، مبنا و پیش‌فرض شناخت دین و دین‌ورزی عقلانی است. این نوع از سکولاریزم معیار تشخیص حق و باطل و درست و نادرست و موجه و ناموجه است، و با مفروض گرفتن اصول و قواعد این نوع از سکولاریزم است که در قلمرو دین می‌توانیم بین تفسیر درست/معتبر از متون دینی و تفسیر نادرست/نامعتبر از این متون و نیز بین دینداری موجه/معقول و دینداری ناموجه/نامعقول تفکیک کنیم

**تأکید شما بر این است که ریشه‌ها و میوه‌های مدرنیته از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند. هنگامی که میان سنت و مدرنیته ناگزیر باید یکی را برگزید، منطق و عقلانیت حاکم بر این انتخاب چیست؟ چه چیزی اصالت را در این میان تعیین می‌کند؟**

این بحث هم صبغه توصیفی دارد و هم صبغه تجویزی. در درجه اول نکته مورد تأکید من این بوده است که ما نباید ساده‌اندیشی کنیم و ربط میوه‌ها و ریشه‌های مدرنیته را نادیده بگیریم یا بپنداریم که این ربط و پیوند گسستی است؛ زیرا چنین چیزی موجب می‌شود که ما سنت را از دست بدهیم و به مدرنیته هم نرسیم. محصول چنین نگاهی به مدرنیته یک جامعه از ریخت‌افتاده است که نه سنتی است و نه مدرن، بلکه محل رشد و تلاقی نقطه‌ضعف‌های جامعه سنتی و مدرن است و معایب این دورا یک‌جا در خود دارد. به گمان من جامعه سنتی بهتر از چنین جامعه‌ای است. چنین نگاه نادرست و ساده‌لوحانه‌ای به مدرنیته یک جامعه‌ی بحران‌زده شترمرغی روی دست ما خواهد گذارد که نه کارکرد شتر را خواهد داشت و نه کارکرد مرغ را. در این جامعه بسیاری از تلاش‌ها برای رشد و پیشرفت خنثی و بی‌اثر می‌شوند و نیروها و امکانات افراد و گروه‌ها صرف نزاع‌های بی‌حاصل و پوچ می‌شود، و چیزی که بیشتر از همه در این میان آسیب خواهد دید دیانت و دینداری است. چنین پیوندی در واقع مصداقی از جمع نقیضین در مقام عمل است؛ مثل این است که کسی بخواهد یک موتور جت را روی دوچرخه نصب کند.

به گمان من برخی از فقیهانی که با معضلات اداره جامعه از نزدیک آشنا شده‌اند این مشکل را به صورت جزئی و موردی استشمام کرده‌اند؛ هر چند راه حل آنان کارساز نبوده است. به عنوان مثال، برخی از فقیهان به این نکته تفتن پیدا کرده‌اند که اگر امروز کسی بخواهد ادعا کند که حیات (= تصرف) زمین‌های بایر به نحو مطلق از اسباب مالکیت است - چنان‌که فقیهان سنتی ادعا می‌کردند - در این صورت ممکن است کسی با استفاده از وسائل مکانیزه کشاورزی و غیره میلیون‌ها هکتار زمین را در عرض چند روز تصرف و حصارکشی کند و مالک آن شود و این نشان می‌دهد که چنان فتوایی دیگر معقول و پذیرفتنی نیست. این مورد درس‌های مهمی در بر دارد که در این‌جا نمی‌توان به همه آن‌ها پرداخت. من فقط به یکی از این درس‌ها اشاره می‌کنم که مستقیماً به بحث ما مربوط است. معنای نامعقول شدن آن فتوا این است که میوه‌های مدرنیته (در این مثال، ابزار و آلات کشاورزی صنعتی و حصارکشی و...) اخلاق خاص خود را دارند و نمی‌توان این ابزار و آلات را با اخلاق سنتی (در این مثال، احکام فقهی مربوط به مالکیت از طریق حیات) اداره کرد. یعنی میوه‌های مدرنیته را نمی‌توان با ریشه‌های سنت که یکی از آن‌ها فقه سنتی و اخلاق سنتی است پیوند زد؛ زیرا چنین پیوندی بحران‌زا و مشکل‌افزا است. بنابراین، اولین هدف من از طرح این بحث این بوده است که نشان دهم برخورد گزینشی با ریشه‌ها و میوه‌های مدرنیته به کلی فاقد اعتبار و ارزش است و موجب می‌شود که ما مزایای سنت را از دست بدهیم و به مزایای مدرنیته هم نرسیم. امروزه اگر کسی به جامعه ما نگاه کند به خوبی این مشکل را لمس خواهد کرد که روبه‌روز

است؛ یعنی صدق آن مشروط و منوط به دوره تاریخی خاصی مثل دوران مدرن نیست. **رابطه عقلانیت و توسعه از دیدگاه شما چگونه است؟ آیا توسعه را نیز از میوه‌های مدرنیته می‌دانید که به ریشه‌های عقلانیت و اخلاق مدرن وابسته است؟**

این به معنایی بستگی دارد که شما از «توسعه» در ذهن خود دارید. یک نوع خاص از توسعه هست که از میوه‌های مدرنیته است. مثلاً توسعه علوم تجربی و تکنولوژی مبتنی بر این علوم چنین است. پیدایش شهرهای بزرگ، توسعه شهرنشینی و نیز ظهور جوامع صنعتی نیز نوع دیگری از توسعه است که پیوند وثیقی با مدرنیته دارد. به تعبیر دقیق‌تر توسعه از میوه‌های جدی‌تر گرفته شدن «عقلانیت فراتاریخی» در عصر مدرن است.

**نسبت ما با توسعه چگونه باید باشد؟ آیا با توجه به ریشه‌داری عقلانیت فردینی در سنت علوم دینی که به آن اشاره نمودید، الگوی توسعه مطلوب برای یک جامعه دینی نیز الگوی عقلانی - فردینی است؟**

به گمان بنده توسعه ابعاد و جنبه‌های متنوعی دارد. برخی از این جنبه‌ها فردینی و برخی دیگر درون دینی‌اند. عقلانیت اقتضا می‌کند که ما در انتخاب الگوی مطلوب توسعه این ابعاد و جنبه‌ها را از یکدیگر تفکیک کنیم. طبیعی است که برای احراز جواز، مشروعیت، مقبولیت و مطلوبیت ابعاد و جنبه‌های فردینی توسعه ما نباید به دین و متون دینی رجوع کنیم، بلکه مثلاً باید به اخلاق رجوع کنیم. اما در مورد ابعاد و جنبه‌های درون دینی توسعه به تناسب باید نسبت آن ابعاد و جنبه‌ها را با بخش‌های مختلف دین بسنجیم. طبیعی است که الگوی مطلوب توسعه برای یک جامعه دینی من حیث المجموع تفاوت دارد با الگوی مطلوب توسعه برای یک جامعه‌ی بی‌دین یا غیر دینی. اما این تفاوت به ابعاد و جنبه‌های درون دینی توسعه برمی‌گردد. مثلاً توسعه‌ای که موجب یا مستلزم غفلت از یاد خدا یا آخرت باشد از نظر دینی مطلوب نیست. همچنین می‌توان ادعا کرد که از نظر دینی، توسعه علمی حتماً باید با توسعه اخلاقی همراه باشد، در غیر این صورت چنین توسعه‌ای آدمیان را از خدا دور خواهد کرد و لذا از نظر دینی نخواهد بود. نکته مهم این است که در این مورد و موارد مشابه ما نباید فهم سنتی از دین را مسلم، قطعی، خدشه‌ناپذیر و غیر قابل تغییر فرض کنیم؛ زیرا این فهم با تلقی خاصی از مقولاتی همچون توسعه سازگار و هماهنگ گردیده است. راه درست در انتخاب الگوی مطلوب توسعه این است که بین تلقی خود از توسعه و تلقی خود از دین یک گفتگو/دیالوگ انتقادی برقرار کنیم و با رفت و برگشت‌های پی در پی بین این دو بکوشیم به مجموعه‌ای سازوار از باورهای دینی و باورهای مربوط به توسعه برسیم. در این رفت و برگشت‌ها گاهی عقلانیت نظری/اخلاق باور از ما می‌خواهد که در باور دینی خود تجدید نظر کنیم و گاهی از ما می‌خواهد که در باور خود درباره توسعه تجدیدنظر کنیم. تا آن‌جا که این تجدیدنظرها و تفسیرها و بازنگری‌ها تابع دلیل است، نه تابع تمایلات و هواها و هوس‌ها، ما هم به عقلانیت وفادار مانده‌ایم و هم به دیانت. چون مسؤولیت دینی ما نیز چنین اقتضا می‌کند که ما در هر حال تابع دلیل باشیم و در صورت تعارض دلایل نیز از دلیل قوی‌تر تبعیت کنیم.

و حیوان در بعد نظری این است که اعتقادات حیوان تابع غریزه و محکوم علت است اما باورهای انسان تابع عقل و مستند به دلیل است. سپس نتیجه می‌گیرد که «کفر مستند به علت با ایمان مستند به علت یکی است؛ همان‌گونه که کفر مستند به دلیل مناسب، عین ایمان مستند به دلیل مناسب است؛ اگر بتوان چنین چیزی را کفر نامید. آنچه در انسانیت آدمی و به تبع آن در کمال و سعادت و نجات و رستگاری او مؤثر است، عقیده و رفتار حق (=مطابق با واقع) نیست؛ اخلاقی است که آدمی در توجیه عقیده و رفتار خود از آن پیروی می‌کند. انسان تا آن‌جا انسان است که باورها و رفتارهای او مستند به دلایل موجه عقلانی باشد و تا آن‌جا از انسانیت به دور و به حیوانیت نزدیک است که باورها و رفتارهای او تابع علت

او این نظام اخلاقی را برآمده از عقلانیت سنتی - فقهی می‌داند و نتیجه می‌گیرد که برای رهایی از منطقی که خرافه و خشونت برون‌داد آن است، باید به‌طور توانمند «بازسازی عقلانی» سنت که عصاره عقلانیت پیشینیان است و مدرنیته که محصول عقلانیت غربیان به‌شمار می‌رود، پرداخت (ص ۱۸۳) اما تصویری که وی از عقلانیت پیش چشم خواننده کتاب می‌کشد، رنگ و بویی یک‌سره مدرن دارد.

نتایج منطق و نظام اخلاقی مدرن و سکولاری که فنانی برمی‌گزیند، به‌خوبی در فصل سوم که به مقایسه عقلانیت سنتی و عقلانیت مدرن اختصاص یافته است، آشکار می‌شود. نویسنده ابتدا قلمرو عقلانیت نظری و عملی را مشخص می‌کند. به باور وی تفاوت انسان